**روش های علمی در نقد آثار ادبی**

**زرین کوب، عبدالحسین**

در نقادی نیز مثل علم تشریح‏1و علم اللغه‏2هیچ طریقی مطمئن‏تر و مفیدتر از موازنه و طبقه‏بندی نیافته‏اند.و عجب آنست که هرچند بکار بردن این طریقه در تشریح‏ و فقه اللغه و علم الاساطیر3نتایج مفید و محسوس داده است باز نقادی نمی‏تواند درام شیکسپیر4را با تراژدی راسین‏5مقایسه کند یا ترانه‏های موسسه‏6را با نغمه‏های‏ هاینه‏7بسنجد مگر آنکه خود را عرضهء انکار و استهزاء و احیانا تکذیب و استخفاف‏ ببیند.معذلک حتی از زمانهای بسیار قدیم مسألهء موازنه و تطبیق مورد توجه منتقدان بوده‏ است و نتایج قابل توجه نیز داده است که در مقالات دیگر مورد بحث ما قرار خواهد گرفت.

چیزی که بطور قطع در باب آن تردید نمی‏توان کرد وجود انواع در شعر است. هرگز نمیتوان انکار کرد که حماسه ورثاء از جهت صفات و خواص با غزل و هجاء تفاوت‏ دارند.تشبیب که در آغاز قصیده آوردند عنصر غرامی و غزلی محسوب است و مدح و تخلص‏ که گاه در آخر غزل گویند عنصر خطابی و قصیده‏ای بشمار میآید.در یک درام عنصر طیبت‏انگیز و مضحک از عنصر غم‏آلود و حزن‏انگیز متمایز است و بدیت ترتیب در شعر فنونی هست که بمنزلهء انواع در علوم طبیعی است.بعضی انواع عالی‏ترند و بعضی‏ پست‏ترند و از این جهت برای فهم و درک شعر مثل سایر عوارض طبقه‏بندی لازم است. یعنی آثار ادبی را بعد از تشریح و تعلیل باید طبقه‏بندی کرد و طبقات و انواع را در مدارج‏ و مراحل تطور بر وجهی قرار داد که مظهر و خلاصهء تجارب ذوقی و ادبی در طی تاریخ‏ بشمار تواند آمد.

اما اقسام و انواع شعر را چگونه میتوان طبقه‏بندی کرد؟این سؤالی است که‏ جواب آن مستلزم تحقیق در ماهیت و اوصاف شهر،است.ارسطو درین باب نخستین‏ کسی است که تحقیق دقیق کرده است وی اشکال وصور طبیعی شهر را که اهم آنها حماسه‏ (1)- Anatomie

(2)- Philologie

(3)- Mutholgie

(4)- Shakespeare

(5)- Racine

(6)- Muesst

(7)- Heine

(8)- Epique

تمثیل‏1و غزل‏2باشد با دقتی مخصوص متمایز کرده است.در حقیقتت طبقه‏بندی شعر، هم از جهت مادّهء آن ممکن است و هم از جهت صورت آن.آن طبقه‏بندی که بین جمهور ادبای ما از قدیم معمول بوده است تقسیم شعر از جهت صورت و هیئت میباشد.شعر را از حیث صورت بمثنوی،قصیده،غزل،مسمط،رباعی و مستزاد تقسیم میکرده‏اند.در حالیکه هر یک از این انواع و اقسام ممکن بوده است شامل اشعاری باشد که از جهت ماده و ماهیت با سایر اشعار مندرج در تحت همان نوع نتفاوت باشد.فی المثل در مثنوی ممکن است اجزاء غرامی با عناصر تحقیقی یا تمثیلی مقرون باشد و یا در قصیده‏ مضامین غزلی در طی معانی خطابی یا تحقیقی مندرج باشد.از اینجهت طبقه‏بندی شعر، از جهت مادّهء آن-چنانکه ارسطو کرده است-صحیح‏تر بنظر می‏آید.البته تقسیم‏ برحسب معانی در بین ادباء و نقادان ما نیز متدوال بوده است اما طریقهء تقسیم و طبقه‏بندی‏ ارسطو با دقت منطقی بیشتری توأم است.گوته در تعلیقات و ضمائم«دیوان غربی و شرقی» خود بین ایندو طریقه جمع میکند و می‏گوید:«شعر بیش از سه نوع نیست:آنکه‏ با وضوح و روشنی داستانی را بیان میکند-آنکه خود عبارتند از حماسه،شعر غنائی‏ و درام.و این سه گونه ممکن است در یک شعر جمع آیند یا پراکنده باشند.غالبا این‏ هر سه قسم را در اشعار کوتاه بهم آمیخته میتوان یافت و اقتران و اجتماع آنها در یک‏ ظرف محدود موجب ایجاد آثار هنری بسیار زیبا میگردد...در تراژدی باستانی یونان‏ نیز نخست دیده میشود که این هر سه گونه شعر بهم آمیخته بودند آنگاه بتوالی‏ و با نظم و ترتیب خاصی از یکدیگر جدا شده‏اند،3»

درواقع از تحقیق گوته برمی‏آید که طرز طبقه‏بندی قدمای ما که شعر را بیشتر از جهت صورت و هیئت تقسیم و طبقه‏بندی میکرده‏اند یکسر باطل و عبث نیست و چون‏ در اشعار فارسی و عربی غالبا در هر یک از صورتها مواد مختلف و شتی ریخته شده است‏ طرز طبقه‏بندی صوری در نقد این آثارا نسب بنظر میرسد.معذلک طبقه‏بندی ارسطو از قدیم معلوم صاحبنظران ما نیز بوده است و در کتب منطق مورد توجه و بحث واقع شده‏ است.حتی اصطلاحات یونانی مانند تراغودیا و قومدیا1نیز عینا تعریب و در کتب‏ ما نقل گردیده است.

موضوع موازنه و طبقه‏بندی مسأله مهمی را در نقد پیش آورده است و آن اینستکه‏ آیا انواع شهر نیز مثل انواع موجودات چنانچه هم‏اکنون هستند بوجود آمده‏اند و هامنطور که پیروان«مذهب ثباتی‏2»قائلند این انواع ثابت و ممتاز بوده‏اند یا اینکه‏ مطابق قول طرفداران«مذهب تطور3»بعضی از بعض دیگر نتیجه شده‏اند.تحقیقات‏ برونه تیر4درین باب جالب است.وی سعی کرد قانون تطور داروین را در شعر و ادبیات‏ تطبیق و اعمال نماید.کتاب«تطور انواع در ادبیات‏5»نمونه و کوششی است که او درین راه بکار برد.اما وی،چنانکه باید مسئله تطور انواع و انشعاب آنها را از اصل واحد، در شعر و ادب نتوانست باثبات رساند و کارش با اشکالها و ایرادهائی مواجه گشت.اما نقادان هنوز از این فکر انصراف نیافته‏اند.ارنست بووه‏6،استاد دانشگاه زوریخ نیز در اوایل قرن حاضر یکبار دیگر برای تطبیق نظریهء تکامل در ادبیات کوشش کرد. کتابی که وی در سال 1911 تحت عنوان«شعر غنائی،حماسی و درام یا یک قانون‏ تطور ادبی‏7»منتشر کرد تا اندازه‏ای از توفیق وی در این راه حکایت میکند.وی در تاریخ تحول فکر انسان،مرحلهء جوانی،مردی و پیری را متمایز میکند و عقیده دارد که هر یک از جوامع بشری در هر کدام ازین مراحل سه‏گانه نوعی مناسبی از شعر خلق‏ و ایجاد کرده‏اند.بدینگونه نوع غنائی بعقیدهء او مربوط بدورهء جوانی،نوع حماسی‏ وابسته بدورهء مردی و نوع درام متناسب با دورهء پیری جامعه است.هر جامعه نیز پس از وصول بمرحلهء پیری طبعا با تجزیه و فساد مواجه میگردد و بر اثر حوادث و انقلابهائی‏ از میان میرود و جای خود را بجامعه جوانتر و تازه‏تری وا می‏گذارد و این جامعه نیز در طریق تحول سه مرحلهء مذکور میگذرد و آثاری مناسب با مقتضیات هر مرحله بجای‏ میگذارد،بووه،قانون خود را سیر ادبیات فرانسه تطبیق میکند اما در تعمیم و تطبیق‏ (1)-معرب الفاظ Comedia,Tragedia رجوع کنید بمنطق الشفاء قسمت فن شهر و سایر کتب منطق.

(2)- Fixistes

(3)- Transformistes

(4)- Brunetiere

(5)- Evolution des Genres dans la Litterature

(6)- Ernest Bovet

(7)- Lyrique,Epique,et Dramaaitque,uneloi Del.Evolution Litteraue

مفهوم داوری خود در لفظ نقد مندرج است‏ معذلت بعضی گفته‏اند کار نقّاد،دیگر قضاوت نیست.زیرا قضاوت جنبهء علمی ندارد و فقط ارزش استحسانی و احساسی است.همانگونه که جانورشناسان و گیاه‏ شناسان موجوداتی را که توصیف و تشریح میکنند دیگر دربارهء آنها فضاوت نمیکنند نقّاد هم پس از تشریح و تعلیل آثار و سپس طبقه‏بندی آنها حق ندارد در باب خوبی و بدی‏ آنها قضاوت کند.در نظر یک عالم طبیعی موجوداتی مانند غوک و خرچنگ و عنکبوت‏ نه زشت هستند و نه زیبا،نه خوب هستند و نه بد بلکه فقط موجوداتی هستند که‏ مورد بحث و تحقیق می‏باشند.اگر امروز کسی مانند بوفون‏1نویسنده و دانشمند قرن هجدهم بخواهد حیوانات را برحسب منفعت یا مضرتی که برای انسان دارند طبقه‏ بندی کند عرضهء استهزاء خواهد گشت.زیرا چنین نظری ممکن است عملی باشد امّا قطعا جنبهء علمی ندارد.اگر یک عالم طبیعی طبیعت را سرزنش کند که چرا مار و افعی و عنکبوت خرچنگ و عقرب را بوجود آورده است بطریق اولی باو خواهند خندید.کسانی که روش علوم طبیعی را در انتقاد توصیه می‏کنند می‏گویند درین مورد نیز چرا نباید منتقد مثل علمای طبیعی باشد؟برای او چه اهمیت دارد که یک اثر ادبی‏ زشت است یا زیبا،مطبوع است یا نامطبوع؟او چه کار دارد که یک شعر یا یک داستان‏ اخلاقی است یا خلاف اخلاق است،مفید است یا مضر است؟او فقط مثل یک عالم طبیعی‏ باید،موضوع بحث خود را،نخست توصیف و تحلیل و سپس طبقه‏بندی نماید.باید مثل علم طبیعی بیطرف بماند و از هرگونه قضاوت و اظهارنظر اجتناب ورزد.بعقیدهء این جماعت آنچه تاکنون مانع شده است که انتقاد از لحاظ قطعیت بدرجهء یک علم برسد همین امر است که برخلاف مقتضای علم،منتقد همیشه درصدد بوده است از خود نیز مایه بگذارد و دربارهء موضوع کار خود حکومت و قضاوت کند.همین امر باعث شده‏ است که یک موضوع عینی‏2-یعنی انتقاد-جنبهء ذهنی‏3بگیرد و چندان ارزش‏ علمی آن کاسته شود که بعضی آن را در شمار انواع و فنون ادبی درآورند.

لیکن بر همهء این اعتراضات ایراد وارد است.نخست باید توجه داشت که در علوم طبیعی چنان نیست که هیچگونه قضاوت در کار نباشد.درست است که کژدم و غوکو عنکبوت و خرچنگ در نظر عالم طبیعی خوب یا بد،زشت یا زیبا نیستند اما چنان نیست که عالم طبیعی دربارهء آنها هیچ قضاوت نکند.مگر عالم طبیعی موجودات‏ و حیوانات را طبقه‏بندی نمی‏کند و آنها را بموجودات پست و موجودات عالی تقسیم‏ نمی‏نماید؟مگر او پستانداران و چهارپایان زا از خزندگان و پرندگان برتر و کاملتر نمی‏داند!آیا این طبقه‏بندی خود قضاوت نیست؟البته این نیز قضاوت است اما قضاوتی‏ که عینی است و.جنبهء ذهنی ندارد.لیکن اموری که موضوع نقد قرار می‏گیرند جنبهء ذهنی دارند و وضعشان دیگر گونه است.وقتی یک اثر جنبهء ادبی دارد که زیبا باشد. اگر یک اثر منظوم یا منثور زیبا نباشد اثر ادبی بشمار نمی‏آید.پس منتقد نمی‏تواند بزشتی و زیبایی یک اثر بی‏اعتنا باشد.نمی‏تواند خوبی و بدی آن را مناط اعتبار قرار ندهد.آثار ادبی با آثار طبیعی این فرق را دارند که برای شناخته شدن قبل از هر چیز احتیاج بقضاوت دارند.در حقیقت،دقت در احوال نفسانی منتقد نشان می‏دهد که در نقّادی حکومت و قضاوت قبل از تشریح و طبقه‏بندی است در صورتیکه در علوم،حکومت‏ و قضاوت بعد از تشریح و مقارن با طبقه‏بندی می‏باشد.اگر انتقاد از حکومت و قضاوت‏ خودداری کند و فقط بایضاح موارد مبهم یا بیان بدایع و لطائف صنعتی و یا استنباط احوال‏ شاعر و نظائر این امور اکتفا کند دیگر انتقاد محسوب نمی‏شود بلکه در آن صورت مجموعهء از فنون ادب و فنون بلاغت و تاریخ خواهد بود.با توجه بهمین دقیقه است که قدامةبن‏ جعفر در آغاز کتاب معروف نقد الشعر خود،بتفاوت نقد با سایر علوم مربوط بشعر اشاره‏ میکند و می‏گوید:«علم بشعر اقسامی دارد،قسمتی از آن بوزن و عروش آن مربوط است قسمتی بقوافی و مقاطع آن منسوب میباشد و قسمتی بلغات و عبارات غریب آن‏ اختصاص دارد قسمتی نیز بمقصود و معانی آن ارتباط دارد و قسمتی دیگر به نیک و بد آن مربوط می‏گردد.مردم بتألیف در قسم اوّل تا قسم چهارم آن توجه بسیار کرده‏اند و کار عروض و وزن را و کار مقاطع و قوافی و امر غرایب و نحو را بپایان رسانیده‏اند و در آن معانی که شعر بر آنها دلالت دارد و آنچه شاعر می‏خواسته است،نیز سخن گفته‏اند- اما هیچکش را ندیدم که در نقد شعر و تمیز نیکو بد آن کتابی کند ازین‏رو نزد من‏ سخن درین قسم از سایر اقسام شایسته‏تر و بایسته‏تر نمود»1ازین سخن پیداست که‏ نزد کتاب بغدادی نیز تشریح و تعلیل شعر انتقاد محسوب نمی‏شده است بلکه قضاوت در نیک و بد آن اساس کار منتقد بشمار می‏رفته است و درست همین نکته را ویکتور هوگو2 در مقدمهء کتاب«شرقیات»3خود بدینگونه بیان می‏کند؛«...نویسندهء این کتاب‏ از آنها نیست که بمنتقد اجازه می‏دهند تا شاعر را در تفنن‏هائی که می‏کند استنطاق‏ نمیاد و از وی بپرسد چرا چنین موضوعی انتخاب کرده،چنان رنگی بکار برده،از فلان درخت میوه چیده و از فلان چشمه آب برگرفته است.اثر خوب است یا بد، سراسر قلمرو و انتقاد همین است...اگر با نظری بلندتر نگریسته آید،در شعر موضوع نیک و بد وجود ندارد،شاعران نیک و بد هستند.از سوی دیگر همه چیز موضوع‏ شعر تواند بود همه چیز مایهء هنر واقع تواند گشت.هر امری حق دارد در کشور شعر وارد گردد.بنابراین نباید پرسید چه علّتی شاعر را بانتخاب موضوعی طرب‏آمیز یا حزن‏انگیز،هولناک یا دلاویز،روشن یا تیره برانگیخته است باید دید کار را چگونه‏ انجام داده است نه اینکه در چه باب و چرا کار کرده است».

درواقع ویکتورهوگو طی این گفتار ضمن آنکه حدود قضاوت منتقد را معین‏ می‏کند نفس قضاوت را حق مسلّم و مشروع منتقد می‏داند.(پایان)

(1)-نقد الشعر ص 2.

(2)- Victore Hugo

(3) Les orientales

تندرستی

ز جمله نعمت دنیا چو تندرستی نیست‏ درست گرددت این چون بپرسی از بیمار بکارت اندر چون نادرستئی بینی‏ چون تن درست بود هیچ دل شکسته مدار

سنائی غزنوی